

درخت گیسو، درخت مراد

بازتاب یکی از سنن
عزاداری در شعر و نثر
فارسی
دکتر علی اصغر فیروزنیا
بجنورد

چکیده

نویسنده با استناد به متون کهن فارسی، معنای مهجور «زلف گشودن» یعنی گیسو بریدن را مطرح کرده است. گیسو بریدن یکی از رسوم عزاداری در قدیم بوده است. این نوشتار در پیوند با اصطلاح «درخت گیسو» در درس سووشون (مندرج در ادبیات فارسی ۲) است. برخی نویسندگان «درخت گیسو» را با «درخت مراد» یکی می‌دانند ولی راقم این سطور، این نظر را با استناد به منابع مردود دانسته است.

کلیدواژه‌ها: زلف گشودن، گیسو بریدن، درخت گیسو، درخت مراد

آیا معنای اصطلاحات و لغات، پایدار و همیشگی است؟

نه معنای واژه‌ها ابدی است، نه خود آن‌ها. این امکان هست که در گذر زمان، واژه‌ها و اصطلاحات متروک شوند و در معنی آن‌ها تحول پیش بیاید.

در این نوشتار با عنایت به آیین سوگواری در قدیم، به معنای کهن «زلف گشودن» پرداخته شده است. همه می‌دانیم که ادبیات هر ملتی آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ و آداب آن ملت است. شعر فارسی نیز همانند اشعار ملل دیگر، گنجینهٔ باورها و رسوم ایرانیان از روزگاران دور تا به امروز بوده است. آیین عزاداری نیز در ادب فارسی بازتاب یافته است.



خواجه حافظ در غزلی چنین گفته است:

«نامه تعزیت دختر رز بنویسید

تا همه مغیچگان زلف دو تا بکشایند»

(حافظ، ۱۳۶۴: ۲۷۴)

خطیب رهبر در شرح بیت مذکور، نوشته است:

«سوگ نامه دختر تاک را بنگارید تا شاهدان در عزای

او گیسوی شکن بر شکن را پریشان سازند.»

(همان، ۲۷۵)

عبدالعلی دست‌غیب هم درباره همین بیت از حافظ

چنین گفته است:

«این بیت به آیینی اشارت دارد که در آن سوگواران در

مرگ قهرمان بی‌گناه زلف باز می‌کرده‌اند.»

بهاءالدین خرمشاهی نیز با آنکه در شرح این بیت

حافظ نکات ارزنده‌ای را مطرح نموده، به معنای کهن

«زلف گشودن» تصریح نکرده است.

اگر به متون ادبی رجوع کنیم، در می‌یابیم که با التفات

به سنت عزاداری در قدیم، زلف گشودن در بیت حافظ

به معنایی دیگر به کار رفته که از نظر پنهان مانده

است.

قاسم غنی در این باره می‌نویسد: «در عزای رسم بوده که

زنان گیسوی خود را می‌بریده‌اند.»

حافظ ابرو در ذیل «جامع التواریخ» رشیدی (چاپ

دکتر بیانی: ۷۰) در ذکر وفات اولجایتو می‌گوید: در

شب غره شوال، سنه ست و عشر و سبعمائه از این

دار فنا به سرای بقا انتقال فرمود. امرا و ارکان دولت و

آقایان و خواتین مجموع سیاه و کبود پوشیده روی‌ها

می‌کنند و موی‌ها می‌بریدند و فریاد نوحه و زاری به

فلک اثر رسید» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۱: ۷۳۶).

خاقانی در رثای پسرش، رشیدالدین، این گونه

می‌سراید:

«ای نهان داشتگان موی ز سر بکشایید

وز سر موی سر آغوش به زر بکشایید»

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۶۰)

عباس ماهیار درباره بیت بالا چنین توضیح داده است:

«موی از سر گشادن: موی سر باز کردن، گیسو بریدن»

(ماهیاری، ۱۳۷۱: ۵۲).

حافظ نیز در همان غزل به رسم گیسو بریدن در ماتم

اشاره کرده است:

«گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب

تا حریفان همه خون از مژه‌ها بکشایند»

(حافظ، ۱۳۶۴: ۲۷۴)

پیش از حافظ، خاقانی گیسو بریدن را برای چنگ به

نظم در آورده بود:

«گیسوی چنگ و رگ بازوی بربط ببرید

گریه از چشم نی تیزنگر بکشایید»

ر.ک. (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۱: ۷۳۶)

فردوسی در سوگ سیاوش این چنین فرموده است:

«ز خان سیاوش برآمد خروش

جهانی ز گرسوز آمد به جوش

همه بندگان موی کردند باز

فری گیس، مشکین کمند دراز

برید و میان را به گیسو بیست

به فندق، گل و ارغوان را بخت»

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۲: ۲۰۶)

حال ببینیم اصطلاح «موی باز کردن» در متون کهن

چه معنایی داشته است.

در کتاب «بهار عجم»، با ذکر دو شاهد مثال، تنها به

معنای رایج آن توجه شده است؛ در صورتی که هر دو

شاهد در فضای بیت، که ماتم‌زده است، معنای دیگری

را می‌رساند:

«مو گشادن: رسم است در ماتم موها را وا می‌کنند و

پریشان می‌سازند.»

مرده همه شیاطین از زندگی شرعش

ابلیس کنده سبیل، بگشاده موی‌ها را امیر خسرو

کنون که روز سیه، خلق را به پیش آمد

تو هم به ماتم عشاق خویش، مو بگشا «سراج

المحققین»

(بهار، ۱۳۸۰: ۳: ۱۹۵۸)

اما در «لغت‌نامه» دهخدا معنای دیگر آن هم آمده

است:

«موی باز کردن: تراشیدن موی، موی سر باز می‌کنند

تا آنکه که گوسفند بکشند (کشف‌الاسرار، ج ۱، ص

۵۲۷)» (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۳: ۱۹۳۰۶).

مثال اول از ناصر خسرو: «موی سر باز نکرده بودیم:

موی سر نتراشیده بودیم، نزده بودیم»

(ناصر خسرو، ۱۳۶۶: ۱۰۹)

مثال دوم از ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به

سورآبادی: «چنین گویند که رسول خدای تا آن سال

همه سر موی داشت. آن سال موی باز کرد، زان پس

مو فرا نگذاشت بر سر» (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۴۰۰).

در فهرست لغات همان کتاب این‌طور آمده است:

«باز کردن موی سر: کوتاه کردن موی سر» (همان: ۴۹۴)

در «تفحات الانس» نیز عبارت زیر آمده است:
«شبی وقتی شارب وی باز کرده بود» (جامی، ۱۳۸۶: ۳۲۴)

در تعلیقات همان کتاب، چنین آمده است:

«باز کردن شارب: کوتاه کردن» (همان: ۱۰۶۰)

پس با توجه به شواهد مذکور و آیین سوگواری در گذشته‌های دور، اصطلاح «زلف گشودن» در ابیات نقل شده همچون معادل خود (یعنی موی باز کردن و گیسو گشودن از سر) به معنای «گیسو بریدن» است، نه در مفهوم امروزی آن.

کمال‌الدین اسماعیل با اشاره به رسم چهره خراشیدن و گیسو بریدن در عزاداری‌ها می‌گوید:
«بخوده‌اند چهره و بیریده طرها
از جورها که بر گل و شمشاد می‌کند»
ر.ک. (خرم‌شاهی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷۳۵)

بیت زیر از سلمان ساوجی، در همین باره است که مو باز کردن در آن معادل گیسو بریدن آمده است:
«ای صبح‌دم، چه شد که گریبان دریده‌ای
وی شب، چه حالت است که گیسو بریده‌ای
ای پرچم، از برای چه مو باز کرده‌ای
وی سنجق، از عزای که گیسو بریده‌ای» (همان)
با توجه به بیتی از «نزهت المجالس»، معلوم می‌شود که زلف را در عزای بن‌گوش می‌بریده‌اند. این رسم، رفته‌رفته مفهوم کنایی نیز به خود گرفته است:
«گیسو بریدن: کنایه از عزاداری کردن.
شب گیسوی خویش می‌برید از بن‌گوش
چون دید که جان روز برمی‌آید
نزهت‌المجالس / ۶۰۴»

(میرزانی، ۱۳۸۲: ۷۲۵)

چنین می‌نماید که موی بریدن، شکل متعادل‌تر از موی کندن بوده که با چهره خراشیدن در عزاهای بسیار قدیم رسم بوده است:

«همی گفت و می‌خست و می‌کند موی
همی زد کف دست بر خوب روی»
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۹۶)

سیمین دانشور در داستان «سووشون» به درخت گیسو اشاره کرده است:

«زری احساس می‌کند پلک‌هایش داغ شده، نزدیک است دست در گردن زن میان‌سال بیندازد و همپای او گریه کند اما دیگر به درخت گیسو رسیده‌اند»
(ادبیات ۲، ۱۳۹۲: ۵۷).

و نیز در جای دیگر: «زری بلند شد و نشست و گفت: زیر درخت گیسو ایستاده بودم و برای سیاوش گریه می‌کردم. حیف که من گیس ندارم و گرنه گیسم را می‌بریدم و مثل آن‌های دیگر به درخت آویزان می‌کردم» (دانشور، ۱۳۵۲: ۲۷۶).

نویسنده در رمان «سووشون» درباره «درخت گیسو» نوشته است:

«درخت گیسو در تمام گرمسیر معروف است. اول بار که درخت گیسو را دیدم، از دور خیال کردم درخت مراد است. نزدیک که رفتم دیدم گیس‌های بافته شده به درخت آویزان کرده‌اند؛ گیس‌های زن‌های جوانی که شوهرهایشان جوان‌مرگ شده بود» (همان: ۲۷۷)

در کتاب «خودآموز ادبیات فارسی (۲)» (متناسب‌سازان با رویکرد آموزش از راه دور) در توضیح «درخت گیسو» آمده است:

«درخت گیسو: نام درختی که زنان فارس به آن دخیل می‌بستند تا حاجت‌هایشان برآورده شود.»
(فعال عراقی‌نژاد و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۸)

همان‌طور که مشاهده می‌شود مؤلفان خودآموز، بر خلاف نص کتاب «سووشون» نظر داده‌اند و چنین می‌نمایند که نویسندگان خودآموز، «درخت گیسو» را با «درخت مراد» اشتباه گرفته‌اند.

در کتابی دیگر نیز همین خطا عیناً مشاهده می‌شود: «درخت گیسو: نام درختی است که زنان فارس به آن دخیل می‌بستند تا حاجت‌هایشان برآورده شود.»
(ملک‌محمدی، ۱۳۹۳: ۹۲)

در پایان رمان کلیدر چنین می‌خوانیم که زنان در سوگواری قهرمان داستان، گیسوی خود را می‌برند: «بلقیس به آرامی سربند باز کرد، آنچه گیل و گیسو که داشت به دور دست پیچید و به گزلیکی از بیخ بریدشان و بر گور پاشید» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۲۵۱۸).

البته رسم گیسو بریدن یک گونه از مجازات زنان نیز بوده است که در شعر عطار مشاهده می‌شود.^۱

با پیدایش سبک هندی طبقات گوناگون مردم که عمدتاً تحصیلات ادبی نداشتند، به شعر رو آوردند. به همین سبب، بسیاری از لغات و اصطلاحات ادبی قدیم از صحنه شعر رخت برپست.

«یکی از علل محو مختصات سبکی زبان قدیم در آثار این دوره، حملات پی‌درپی بیگانگان از قبیل مغولان و تیموریان و ازبکان به ایران مخصوصاً نواحی مشرق بود که باعث نابودی کتابخانه‌ها و از بین رفتن آثار کهن شده بود و فضلاً دیگر با کتب قدیم و در نتیجه با زبان قدیم مأنوس نبودند» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۹۵).

برخی از اصطلاحات قدیم هم معنای گذشته را از

دست داد. یکی از این تعبیرات، اصطلاح «زلف گشودن» بود که در معنای «پیشانی کردن زلف» معمول گردید.

طغرای مشهدی، از شعرای عارف‌مسلک سبک هندی در قرن یازدهم هجری است. او در یکی از ترکیب‌بندهای خود با این مطلع: «ماه محرم است، فغان را خبر کنید وز بهر سرور شهدا، گریه سر کنید»

(قهرمان، ۱۳۸۴: ۴۹) که در رثای امام حسین(ع) و ایام محرم سروده است، می‌گوید:

«بگشود موج، گیسوی خود در مصیبتش بی‌اختیار گشت خراشیده روی آب»

(قهرمان، ۱۳۸۴: ۵۳) گفتم در فرهنگ «بهار عجم» به رسم مو گشادن در عزا اشاره شده اما این مفهوم به‌طور دقیق معنا نشده است. در موردی هم با تعبیر «سر وا کردن» آمده است:

«سر وا کردن: پیشانی کردن زنان موی در ماتم.

نی همین در ماتم دل ناله غوغا می‌کند داغ می‌پوشد سیاه [و] زخم سر وا می‌کند» (باقر تبریزی)

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۹۲) دقت در کاربرد تعبیر «سر وا کردن» ما را به برداشتی نو می‌رساند:

«از سر وا کردن: از سر باز کردن، دور کردن به لطایف الحیل.» (معین، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۱۸)

«از سر باز کردن: آدم مزاحمی را دور ساختن.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۴)

در فرهنگ «چراغ هدایت» که همراه با «غیاث اللغات» به طبع رسیده، کنایه‌ای شبیه به آن آمده است:

«وا کردن از چیزی: فارغ نمودن چیزی را

از چیزی. سعیدی/یزدی گوید:

دل غیر تو بر هر چه نظر داشت رها کرد چون غنچه هوای تو مرا از همه وا کرد و ظاهراً «از سر وا کردن» مترادف این است و ظاهراً در اصل به معنی جدا کردن است به

معنی مذکور نیز آمده. شهرت گوید:

سیر و دور چرخ فرزندان پدر و می‌کند

آب‌گردش طفل اشک از چشم تر و می‌کند

(رامپوری، ۱۳۶۳: ۱۲۵۰)

با تأمل در موارد یاد شده در می‌یابیم که حرف اضافه «از» در تعبیر «از سر وا کردن زلف»، به مرور متروک شده و همین، باعث کج‌فهمی در معنای زلف گشودن و تحول در آن گردیده است.

نتیجه

با بررسی اشعار فارسی و توجه به رسوم عزاداری در ایام دور، این نکته پدیدار می‌گردد که اصطلاح «زلف گشودن» در شعر و نثر دوره‌های مربوط به سبک خراسانی و عراقی، در معنای بریدن زلف کاربرد داشته است.

مؤلفان خودآموز
ادبیات فارسی،
بر خلاف نص
کتاب «سووشون»
نظر داده‌اند و
چنین می‌نمایند
که نویسندگان
خودآموز، «درخت
گیسو» را با «درخت
مراد» اشتباه
گرفته‌اند

با تحولات ادبی و اجتماعی که در روزگار صفویه در ادبیات پیدا شد، واژه‌ها و اصطلاحات دشوار قدیمی کم‌کم در شعر سبک هندی معنای دیگر و ساده‌تر یافتند. «زلف گشودن» هم در شعر این دوره اغلب به معنای «زلف را پیشانی کردن» یا «مو را باز کردن» (در معنای امروزی آن) به کار گرفته شد و از معنای دیرینش که از آداب مو بریدن در ماتم بوده است، فاصله گرفت.

همچنین، درخت گیسو را نباید با درخت مراد اشتباه کرد. دانشور در متن سووشون به صراحت این دورا از هم تفکیک کرده است.

پی‌نوشت

۱. «مو بریدن: ظاهراً نوعی تنبیه بوده است زنان را. اصطلاح گیسو بریده که صورت دشنام و توهین دارد، از همین جا ریشه گرفته است: اگر تو توبه نکنی ز آرزویت بگویم تا ببرد شاه، مویت خسرونامه، ۸۲» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۴: ۵۹۳)
۲. «گیسو بریده: زن بی‌حیای هرزه چانه. پوشیده جامه دختر رز نه نما بین مستوری لباسی گیسو بریده را واله هروی» (بهار، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۴۴)

منابع

۱. اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۴). فرهنگ نوا در لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری، ج ۳، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲. بهار، لاله تیک چند (۱۳۸۰). بهار عجم، ج ۳، ج ۱. تهران: طایفه.
۳. جامی، نورالدین عبدالرحمان. (۱۳۸۶). نفحات الانس، به تصحیح محمود عابدی، ج ۵. تهران: سخن.
۴. جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۸۲). فرهنگ لغات عامیانه، ج ۲. تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۵. خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۵). حافظ‌نامه، ج ۲، ج ۱۷. تهران: علمی و فرهنگی.
۶. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۳۸). به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
۷. داودی، حسین و دیگران. (۱۳۹۲). ادبیات فارسی ۲. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۸. دانش‌سور، سیمین. (۱۳۵۲). سووشون، ج ۵. تهران: خوارزمی.
۹. دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۸۰). کلیدر، ج ۱۰، ج ۱۵. تهران: چشمه.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). لغت‌نامه، ج ۱۴، ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. دست‌غیب، عبدالعلی. (۱۳۸۰). تک درخت، ج ۱. تهران: یزدان.
۱۲. رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۶۳). غیاث‌اللغات، ج ۱. تهران: امیرکبیر.
۱۳. سورآبادی، ابوبکر. (۱۳۵۶). قصص قرآن مجید، ج ۲. تهران: خوارزمی.
۱۴. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۲). سبک‌شناسی، ج ۱. تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۵. فعال عراقی‌نژاد، حسین و قاسم‌پور مقدم، حسین. (۱۳۸۷). خودآموز ادبیات فارسی ۲ سال دوم متوسطه، ج ۴. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه، ج ۷، ج ۴. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۷. قهرمان، محمد. (۱۳۸۴). ارغوان‌زار شفق، ج ۱. تهران: امیرکبیر.
۱۸. ماهیار، عباس. (۱۳۷۱). خاقانی، ج ۱. تهران: پیام نور.
۱۹. میرزانیسا، منصور. (۱۳۸۲). فرهنگ‌نامه کنایه، ج ۲. تهران: امیرکبیر.
۲۰. ملک‌محمدی، محمدرضا. (۱۳۹۳). ادبیات فارسی ۲، ج ۳۷. تهران: انتشارات بین‌المللی گاج.